



مهاجرت قبایل عرب به ایران در قرون نخستین اسلامی

و پی آمدهای آن از منظر جغرافیای تاریخی

● دکتر حسین مفتخری

عضوهیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تربیت معلم تهران

مقدمه:

«جغرافیای تاریخی» از جمله علوم میان رشته‌ای (interdisciplinary) است. هرچند در قرون جدید تخصص‌گرایی یا ذره‌گرایی (Atomism) به رشد و بالندگی رشته‌های مختلف خصوصاً علوم طبیعی کمک کرد، اما در بعضی عرصه‌ها از جمله علوم انسانی و اجتماعی، شاخه شاخه شدن علوم، مانع از نگرش همه‌جانبه و چند بعدی به پدیده‌های اجتماعی شد. تمایل پارهای محققان و دانشمندان به رویکرد ترکیبی و کل‌نگر (holism) و تأکید بر ترکیب و ادغام دانش‌ها در دهه‌های اخیر از مشکل فوق حکایت دارد. «حقیقت آن است که پدیده‌های تاریخی خاص اعم از اینکه مربوط به زمانهای گذشته یا حال باشند غالباً خصلت پیچیدهای دارند و چند جنبه‌ای هستند و نمی‌توانند منحصرأ با استعانت از یک علم خاص تجزیه و تحلیل شوند. در این موارد باید یا محقق با چند رشته علمی آشنایی داشته باشد و یا تحقیق توسط گروهی که هر یک در رشته خاصی تخصص دارند وبا یکدیگر تعاملی افکار کنند صورت گیرد. در هر حال این فرایند نیازمند مطالعات میان رشته‌ای است»^۱

کوچ قبایل عرب همواره اختیاری و با ترغیب دستگاه خلافت همراه نبود اغلب علاوه بر انگیزه‌های نظامی، علل اقتصادی و سیاسی نیز در آنها مؤثر بود. همچنین قبایلی که به هر دلیل با نظام اموی سرستیز و ناسازگاری داشتند، اجباراً به نقاط خاصی تبعید می‌شدند، و یا برخی قبایل متمایل به جناح‌های مخالف اموی نیز پس از شکست در شورش‌ها، برای رهایی از مجازات‌های سنگین به نقاط دور دست می‌گریختند

بود که تاریخ با یاری جستن از رشته‌های هم‌مرز می‌باید تا آنجا که می‌تواند خویشتن را از نظر موضوع پرمایتر سازد و یک چند مرزها را از میان بردارد، ولی با این حال دانشی عام و کلی باقی بماند و تا جایی که ممکن است شرایط را برای درک‌پذیر شدن هر چه بیشتر پدیده‌های اجتماعی فراهم آورد.^۲ معیناً به دلیل جوانی نسبی این رویکرد (مطالعات میان رشته‌ای) مشکلاتی از قبیل حساسیت نسبت به مباحث حاشیه‌ای علوم همسایه و اینکه چگونه می‌توان از مزایای همه‌جانبه‌نگری سود برد بدون اینکه از امتیازات تخصص‌گرایی محروم شد؟ هنوز تا حدودی به قوت خود باقی است. از جمله این مشکلات یکی هم مساله تعریف این دسته از علوم از جمله «جغرافیای تاریخی» است.

اچ. سی. داربی H.C.Darby یکی از برجسته‌ترین نمایندگان جغرافیای تاریخی انگلستان، مناسبات میان تاریخ و جغرافیا را به چهارگونه بر می‌شمرد:

- ۱- جغرافیایی که در خدمت تاریخ قرار دارد؛
- ۲- جغرافیای گذشته؛
- ۳- تاریخ سازگاریهای انسان با محیط،
- ۴- تاریخ عامل تفسیرکننده‌ی وضعیت حال.^۳

اگر تاریخ را محصول مشترک سه عنصر انسان، زمان و مکان بنامیم و لاقلاً بخشی از جغرافیا را علم انسان در فضا قلمداد کنیم، حیطه‌های مشترک این دو تاحدودی مبین قلمرو جغرافیای تاریخی می‌تواند باشد. با این حساب جغرافیای تاریخی بیشتر نظر بر جغرافیای انسانی خواهد داشت کما اینکه برخی محققین، جغرافیای تاریخی را شاخه‌ای از جغرافیای انسانی دانسته‌اند که در آن از تقسیم و انتقال نژادها، زبانها، و اختلاط ملل و تمدنها صحبت می‌شود. از دیدگاه این اندیشمندان جغرافیای تاریخی در واقع همان جغرافیای انسانی در گذشته است و رابطه انسان با محیط را در زمان‌های گذشته مورد بررسی قرار می‌دهد. به این ترتیب بررسی تاریخی موضوعاتی همچون تحول بهره‌برداری از زمین، مهاجرت‌های دسته‌جمعی و چگونگی اسکان جمعیت‌ها در نواحی مختلفه تحول نوع معیشت‌ها در گذشته، راههای ارتباطی، اوضاع کشاورزی، صنعت و بازرگانی و... در حیطه جغرافیای تاریخی می‌گنجد^۴.

با توصیف فوق، متونی که در دستبندی منابع تاریخی ایران تحت عنوان منابع جغرافیای تاریخی از آنها یاد می‌شود (همچون مسالک و ممالک صورت‌الارض، حدود العالم، احسن التقاسیم، البلدان و...) و با کمی تسامح شامل پارهای دیگر از منابع تاریخی خصوصاً «تاریخهای محلی» نیز می‌گردد بیشتر حلوی مواد خامی هستند که جهت مطالعه و تحقیق پیرامون جغرافیای تاریخی ایران ناگزیر از مراجعه به آنها می‌باشیم. باتوجه به مطالب پیش گفته، نوشته حاضر به بررسی یکی از موضوعات جغرافیای تاریخی ایران در قرون نخستین اسلامی (استقرار قبایل عرب در ایران و پی آمدهای آن) از منظر این دسته از منابع اختصاص دارد. این بحث از این جهت نیز حائز اهمیت است که استقرار و اسکان قبایل عرب در ایران علاوه بر بروز تغییرات اجتماعی، نقش مهمی در روند گسترش و نشر دین اسلام ایفا نمود.

در زمینه مهاجرت و توطن اعراب در نقاط مختلف ایران و ترسیم جغرافیای مهاجرت قبایل عرب، علاوه بر فتوح البلدان بلاذری (فوت ۲۷۹) (که از یک منظر در عداد منابع جغرافیای تاریخی قرار می‌گیرد) متون جغرافیایی بالاخص البلدان یعقوبی (فوت ۲۷۸ هـ) پی‌گیری جزء به جزئی از میزان و وسعت این مقوله ارائه می‌دهند. این دسته از منابع همچنین به جهت ذکر مذاهب و آئین‌ها و خصوصاً ماندگاری آئین زرتشتی در پارهای نقاط و نیز ذکر خراج و مالیات هر منطقه سودمندند.

۱- علل مهاجرت قبایل عرب به ایران
مهاجرت قبایل عرب به داخل فلات ایران در قرن اول هجری،

پیدایش مکتب معروف تاریخنگاری «آنال» که توجه ویژه‌ای به جغرافیا دارد^۲ نیز در چنین بستری بود. «اندیشه اصلی آنال میان

جزئی از مجموعه مهاجرت‌های بزرگ اعراب در طول تاریخ به مناطق شمال جزیره‌العرب تلقی می‌شود که معمولاً یکی از دلایل مهم آن مسائل اقتصادی بوده است. با ظهور اسلام و آغاز فتوحات مهاجرت و اسکان قبایل عرب در قلمرو ایران شکلی منسجم و منظم یافت. اعراب مسلمان پس از جنگ و گریزهای اولیه جهت پشتیبانی از فتوحات، به تأسیس پایگاه‌های نظامی در نواحی مرزی ایران مبادرت کردند که هسته نخستین مهاجرت‌نشین‌های بعدی (کوفه و بصره) شد.

برای برقراری ثبات در قلمروهای مفتوحه و ممانعت از شورش‌های احتمالی ساکنین این مناطق، و نیز گسترش دامنه فتوحات به نواحی دورتر، نیاز روز افزونی به حضور هر چه بیشتر سپاهیان مسلمان احساس می‌شد. با این حال در دوره خلفای راشدین (۴۱-۱۱۱هـ) هنوز امواج مهاجرت‌های قبیله‌ای عرب به سوی فلات ایران شدت نیافته و مهاجرت بیشتر جنبه نظامی داشت.

در دوره امویان (۱۳۲ - ۴۱۱هـ) نیاز به مهاجرت دسته‌جمعی قبایل عرب به مناطق مفتوحه بیش از هر زمان دیگری احساس شد و اگر چه به ظاهر انگیزه نظامی داشته اما در اصل دارای ریشه اقتصادی نیز بود. از آنجا که حکومت اموی ریشه در اشرافیت قبایلی داشت و تکیه‌گاه اجتماعی‌اش بیشتر مبتنی بر قبایل عرب بود برای اداره امور خود نیاز شدیدی به تجمع ثروت داشت. همچنین هزینه فراوانی که صرف سرکوب شورش‌های ضد اموی می‌شد این نیاز را تشدید می‌کرد. طبیعی است که یکی از بهترین راه حل‌ها برای کسب هر چه بیشتر ثروت، علاوه بر افزایش میزان مالیات‌ها، گسترش فتوحات بود.

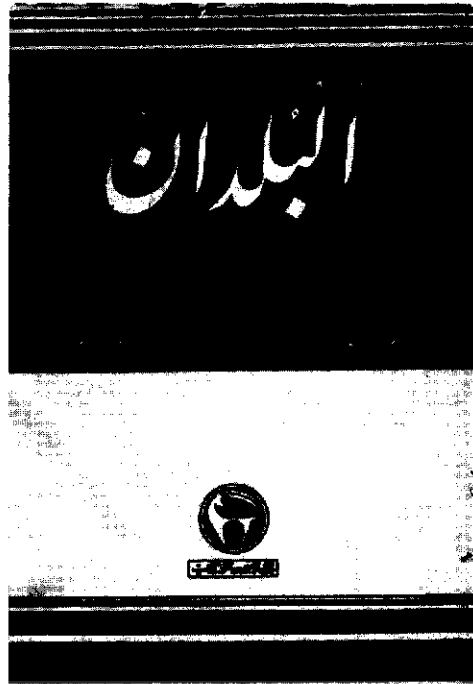
گسترش فتوحات بهره‌گیری هر چه بیشتر از نیروهای تازه نفس را طلب می‌کرد که این خود بر دامنه مهاجرت می‌افزود. اما توسعه فتوحات فی‌نفسه نمی‌توانست جوابگوی نیاز اقتصادی اشرافیت اموی باشد بلکه مسئله مهم‌تر از آن حفظ و نگهداری سرزمین‌های مفتوحه بود. از اینرو امویان برای تناوم و بقای منابع ثروت بدست آمده در اثر فتوحات و نیز جهت پر کردن خلا ناشی از عدم مشروعیت خود بهتر دیدند به جای تاخت و تازهای غارتگرانه صرفه سیاست کوچ و استقرار را در بهترین مناطق متصرفی در پیش گیرند. به این دلیل و نیز به خاطر مرغوبیت اراضی و ثروت ممالک مفتوحه، مسئله مهاجرت دسته جمعی قبایل عرب به داخل سرزمین‌های مفتوحه تشویق می‌شد. با این حال کوچ قبایل عرب همواره اختیاری و با ترغیب دستگاه خلافت همراه نبود اغلب علاوه بر انگیزه‌های نظامی، علل اقتصادی و سیاسی نیز در آنها مؤثر بود.

همچنین قبایلی که به هر دلیل با نظام اموی سرسختی و ناسازگاری داشتند اجباراً به نقاط خاصی تبعید می‌شدند و یا برخی قبایل متمایل به جناح‌های مخالف اموی نیز پس از شکست در شورش‌ها، برای رهایی از مجازات‌های سنگین به نقاط دور دست می‌گریختند.^۱

۲. جغرافیای مهاجرت و میزان آن

به هر سبب و جهتی بود، از نیمه اول قرن اول هجری مهاجرت‌های دسته جمعی قبایل عرب به داخل فلات ایران شدت یافت. ظاهراً این روند تا نیمه اول قرن دوم هجری هم‌زمان با تلاحی اعراب با ترکان و پایان فتوحات و نیز اوج‌گیری منازعات قبایل عرب در ایران و نامن شدن این ناحیه به واسطه شورش عباسیان و انتقال خلافت به ایشان ادامه داشت.

اندیشه اسکان دائمی عرب در داخل و خصوصاً شرق ایران بیشتر در دوره امویان مورد توجه واقع شده اما آغاز آن به نخستین دوره فتوحات بازمی‌گردد. بلاذری در فتوح البلدان گزارش‌هایی از مهاجرت و اسکان قبایل عرب در مناطق ایرانی‌نشین در سینه دم فتوحات ارائه می‌کند.^۲ با این همه چنین می‌نماید که برای استقرار



امویان برای تداوم و بقای منابع ثروت بدست آمده در اثر فتوحات و نیز جهت پر کردن خلاء ناشی از عدم مشروعیت خود، بهتر دیدند به جای تاخت و تازهای غارتگرانه صرف، سیاست کوچ و استقرار را در بهترین مناطق متصرفی در پیش گیرند

دایمی عربان در شرق ایران پیش از معاویه نقشه‌ای در میان نبوده است چنانکه به گفته گردیزی در زین الاخبار «عرب به مرو ضیاع و مستغل و خاتمان ساختند و آنجا قرار کردند به فرمان معاویه» از جمله در سال ۵۱ هـ زیاد بن ابیه (عامل عراق) ربیع بن زیاد حارثی را بر خراسان گماشت و همراه وی قریب به پنجاه هزارتن از اهل بصره و کوفه را با زن و فرزند بدان سوی روانه کرد.^۳ در روایتی دیگر از بلاذری، در زمان حاکمیت قتیبه در خراسان (۹۶-۸۶هـ) چهل هزار تن از جنگجویان بصره و هفت هزارتن از اهل کوفه و هفت هزار تن از موالی در آنجا بودند.^۴ وی بر اسکان دادن تازیان در سرزمین ماوراءالنهر همت گماشت تا سرانجام آنان را در دیار «فرغانه» و «چاچ» جای داد.^۵

حضور اعراب در برخی از نقاط ایران به گونه‌ای بود که حتی در قرون سوم و چهارم هجری و مدت‌ها پس از ضعف و زوال سیطره خلفای اموی و عباسی و استحاله بسیاری از ایشان در جامعه ایرانی، جغرافی‌نگاران مسلمان خصوصاً یعقوبی ضمن شرح سیمای شهرها از حضور دسته‌ها و طوایف مختلف عرب در شهرهای مختلف ایران خبر می‌دهند و پرتوی بر جغرافیای مهاجرت اعراب در قرن اول هجری می‌افکنند. به گزارش یعقوبی در البلدان، در اواخر قرن سوم هجری، استان جبال یا عراق عجم مردم به همه آمیخته‌ای از عرب و عجم دارد چنانکه در مورد «صیمره» و «طوان» و «دینور» و «قزوین» و «رنجان» و «هواند» و «کرج ابولکف» نیز بر این امر تأکید می‌کند.

به گزارش وی در قم، اهالی که بر آن چیره‌اند قومی از اعراب «مذحج» و «شعریان» هستند و نیز مردمی از عجم‌های کهن در آن سکنی دارند. هم او می‌نویسد «در اصفهان، اهالی آن مردمی بهم آمیخته‌اند و عربشان اندک است و بیشتر اهالی آن عجم و از

اشراف دهقانان‌اند، اما در دو روستای اصفهان قومی از عرب «بنی هلال» و جز آنان از طوایف قیس ساکن‌اند... اهل ری مردمی به هم آمیخته از عجم‌اند و عرب آن اندک است... مردم «قومس» قومی از عجم‌اند... اما در طوس قومی از قبیله «طی» و جز آنان سکنی دارند و بیشتر اهالی آن عجم‌اند... اهالی نیشابور مردم به هم آمیخته از عرب و عجم‌اند... ولی مردم مرو و هرات اشرافی از دهقانان عجم‌اند و نیز قومی از عرب در آن سکنی دارند... همچنانکه در بوشنج (بوشنگ) چنین است و در تمام شهرهای خراسان قومی از عرب از «مضر» و «ربیع» و دیگر طوایف «یمن» هستند... اهالی سیستان نیز گرچه مردمی از عجم‌اند ولی بیشترشان می‌گفتند ایشان از «یمن» و از قبیله «حَمِیر» بدینجا منتقل شده‌اند...^۶ با این همه باید توجه داشت که حضور اعراب در ایران به منزله قطره‌ای در دریا بود که به تدریج هم به لحاظ نژادی و هم از جنبه فرهنگی و اجتماعی در جوامع ایرانی هضم شدند. اعراب پس از فتح مراکز داخلی ایران، استقرار در ثور را به لحاظ موقعیت نظامی و دل‌الرحب بودن و نیز به لحاظ اقتصادی و رونق تجارت ترجیح دادند.

شاید از این روی بود که حضور عرب‌ها در خراسان و سیستان و نیز آذربایجان^۷ جدی‌تر از سایر نقاط ایران بوده است. همچنین نیاز بومیان محلی نواحی مرزی به کمک اعراب به منظور مقابله با اقوام ترک باضافه سختی آب و هوایی پارامی نقاط ایران با طایع اعراب از دیگر عوامل استقرار اعراب در برخی نقاط فتح شده با ویژگی‌ها و شرایط مطلوب ایشان بوده است. و بالطبع این مهاجرت‌ها هیچگاه تمام فلات ایران را نپوشاند.

در مجموع بنا بر عوامل گوناگون، شکل اسکان قبایل عرب در مناطق مختلف ایران متفاوت بود. در برخی نقاط همچون کوفه و بصره که با هدفی نظامی به عنوان پایگاه انتخاب شدند بنا بر قبایل عرب در آنجا سکنی گزیدند که این خود سرانجام به تأسیس دو شهر نو بنیاد انجامید. اما در مواردی دیگر همچون قم و بخارا و مرو اعراب با تحمیل خود بر مردم این شهرها بومیان آنجا را از خانه و کاشانه خود بیرون رانند و آنها را وادار کردند مساکتی جدید در حاشیه شهر برای خود فراهم کنند.^۸ این در حالی است که در برخی نواحی، قبایل عرب سکونت در حاشیه شهرها یا روستاها و تشکیل جوامع بسته عربی را ترجیح می‌دادند.

۳- پی‌آمدها

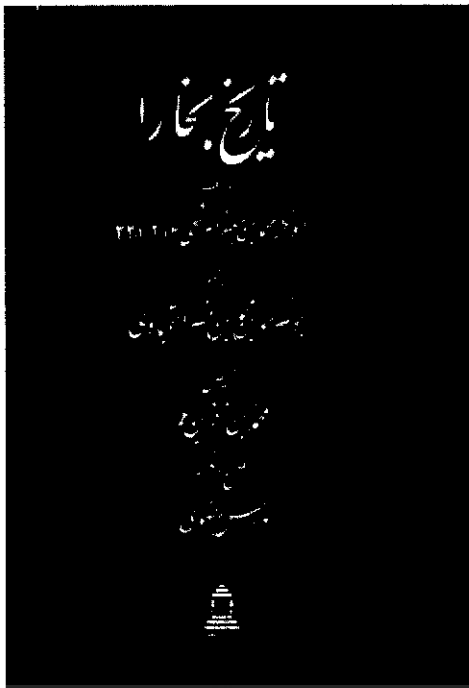
الف - رشد شهرها: یکی از پی‌آمدهای سقوط ساسانیان و ظهور اسلام در ایران رشد شهرها بود که تا حد زیادی به مهاجرت قبایل عرب به ایران مربوط می‌شود. آهنگ رشد و توسعه شهرها که از دوره ساسانی آغاز شده بود^۹، در دوره اسلامی به واسطه توسعه قلمروهای جغرافیایی در پناه حکومتی متمرکز و نیز موقعیت خاص ایران به عنوان محل تلاحی سه قاره که پی‌آمد آن رشد تجارت بود شتابی فزونت‌ر یافت. همچنین رشد شهرها تا حد زیادی مروهون دیدگاه اجتماعی اسلام بود که خاستگاه و رویکردی شهری داشت و جوامع شهری را بر جوامع روستایی ترجیح می‌داد. چنین تصور می‌شود که اهداف و مناسک اسلامی در چهارچوب شهر قابل حصول‌تر باشد و اصولاً زندگی کاملاً اسلامی را در محیط شهری بهتر می‌توان محقق ساخت.^{۱۰} در شرایطی که آئین زرتشتی فضایل کشاورزی و گلکاری را می‌ستود^{۱۱}، نظام اجتماعی اسلام به سوی شهر گرایش داشت. حتی خلیفه عمر در انتخاب والیان، شهرنشینان را بر بادیه‌نشینان برتری می‌داد وی می‌گفت: «صواب آن باشد که شهرنشینان بر بادیه‌نشینان حکمفرمایی کنند.»^{۱۲} افزون بر موضوع شهری‌بودن دین اسلام، از آنجا که نظام شهری از عناصر اساسی نظام سیاسی در شرق میانه بوده فاتحان مسلمان نیز، مانند گذشتگان برای استقرار حکومت خود در سرزمین پهنانور امپراتوری اسلامی سنت شهرسازی را دنبال کردند.^{۱۳} نخستین این شهرها آنهایی بود که برای جنگجویان و خانواده‌هایشان بنیاد

نهاده شد. گذشته از اسکان اعراب در این شهرهای نوپدید گروهی از ایرانیان نیز به دلایل مختلف به جمع ایشان پیوستند. و به امور دیوانی مشغول شدند.

روند عملی رشد شهرها با اسکان قبایل عرب در داخل و حاشیه شهرهای کهن، سرعت بیشتری گرفت. حجاج، بنیانگذار شهر «واسط»^{۲۱} و فرماندهش در خراسان، قتیبه بن مسلم، سیاست اسکان عرب در شهرهای فتح شده از جمله در بخارا را دنبال کردند. به نوشته نرشخی «قتیبین مسلم به بخارا آمد و بخارا را بگرفته اهل بخارا را فرمود تا یک نیمه از خانه‌ها و ضیاع خویش عرب را دادند.» بر طبق همین روایت بزرگان و توانگران شهر در اعتراض به این وضعیت «خانها و اسباب خویش جمله گذاشتند به عرب و از بیرون شهر هفتصد کوشک بنا کردند.»^{۲۲} اعراب با همین شکل در قم و مرو نیز اسکان یافتند.^{۲۳} یکی از شرایط صلح مرو این بود که «مسلمین را در خانه‌های خود در گشایش قرار دهند.»^{۲۴} گاه نیز همچون کرمان، اعراب پس از فرار بومیان، در خانه و کاشانه آنها مستقر شدند و به آبادی آن کوشیدند. به نوشته بلاغری در فتح بلبلان «گروهی عظیم از مردمان کرمان گریختند و راه دریا گرفتند. قومی به مکران شدند و قومی به سیستان، پس خانه‌ها و زمین‌هایشان به دست تازیان افتاد، و ایشان خود به آباد کردن آنجای همت گماشتند و عشر آن بپراختند و کاریزهایی نیز در این سوی و آن سوی آن حفر کردند.»^{۲۵} چنانکه در آذربایجان پس از هجوم قبایل عرب به آن دیار، «هر قوم بر هر چه که توانست مسلط گردید و گروهی نیز زمین‌های پاریس را از آنان خریدند و پاریس دینه‌های خویش را بهر محافظت به پناه ایشان سپردند و خود کشاورزان ایشان گردیدند.»^{۲۶}

ب. گسترش اسلام: یکی از مراکزی که در اشاعه و انتشار دین جدید نقش مهمی ایفا کرد مهاجرنشین‌های عرب بود. اسکان سپاهیان و خانواده‌هایشان در یک ناحیه یا شهر نه تنها آنها را به پایگاه نظامی مهم مسلمانان بدل می‌ساخته بلکه مقدمه‌ای بود تا در آینده‌ای نزدیک آن محل، به یکی از مراکز تعلیم اسلامی مبدل گردد و همچون بخارا به صورت گاهواره تمدن نوین (اسلام) در آید.^{۲۷} هر چند توسعه دین اسلام در یک ناحیه همواره با حضور قبایل عرب در آنجا ارتباط مستقیم نداشت، اما اغلب به میزانی که اسکان اعراب در منطقه‌ای خاص تمرکز بیشتری می‌یافت تأثیر اسلام نیز بیشتر بود. خوزستان نمونه‌ای از این گونه مناطق بود. از آنجا که اعراب حتی پیش از ظهور اسلام نیز در آنجا حضوری هر چند ضعیف داشتند پیشرفت اسلام در این منطقه سریع‌تر از پیشرفت آن در داخل ایران بود.^{۲۸}

در مناطقی همچون «سواد» نیز شمار مسلمانان بیشتر با مهاجرت اعراب مسلمان از جزیر قالمرب فزونی گرفت، به همین سان در مناطق شرقی ایران از جمله خراسان، آهنگ رشد اسلام به واسطه استقرار بیشتر قبایل عرب در آن خطه، چشمگیرتر از سایر نقاط بود. نیز به همین دلیل رشد اسلام در روستاها بسیار کندتر از شهرها بود و در شرایطی که قبول دین اسلام بیشتر در شهرها به سهولت انجام می‌گرفت،^{۲۹} دور بودن مناطق روستایی از مراکز اسلام (مهاجرنشینها) آهنگ گرایش به اسلام را در این مناطق کند می‌ساخت.^{۳۰} در همین راستا و با توجه به علاقه اعراب به سکونت در شهرهای واقع در مسیر کاروان‌های تجاری، رواج اسلام در شهرهایی مانند مرو و نیشابور بیشتر از اصفهان و کرمان بود که از شاهراه شرق دور افتاده بودند.^{۳۱} از خلال پارامی منابع جغرافیای تاریخی همچون صورۃ الارض ابن حوقل معلوم می‌شود آیین زرتشت تا قرون بعد نیز در برخی نقاط ایران خصوصاً نواحی مرکزی و جنوبی دارای نفوذ بوده و آتشکده‌ها نیز فعال بودند. «در فارس آتشکده‌های بسیار نیز وجود دارد و تنها از طریق دیوان می‌توان به آنها آگاه شد زیرا شهری و ناحیه‌ای و روستایی نیست مگر آنکه آتشکده‌های فراوان دارد.»^{۳۲} وی سپس به ذکر پارامی



فرزندان اعراب نیز که در ایران به دنیا می‌آمدند، به تدریج و طی چند نسل در جامعه ایرانی تحلیل رفته، با بومیان درمی‌آمیختند و منافع و دلبستگی‌های مشترک، آنها را به سوی سازگاری فرهنگی می‌کشاند و عاقبت ایرانی می‌شدند

از مهمترین آتشکده‌های موجود در فارس می‌پردازد و تصویری گویا از جغرافیای مذهبی آن منطقه در دوره خودش ارائه می‌دهد.

در مورد کرمان نیز می‌نویسد: «کوه‌های بارز استوار و فراخ نعمت و... است و مردمانش تندرست و سالم و بی‌آزادند و تا روزگار بنی‌امیه عموماً در مذهب زردشت باقی بودند و مسلمانان بر ایشان تسلط نداشتند... سرانجام در روزگار بنی‌عباس اسلام پذیرفتند و با این همه تا روزگار سگزیان صاحب عزت و مناعت بودند...» (۳۲) دیگر جغرافی‌دان مشهور مسلمان، مقدسی نیز در اثر با ارزش احسن التقسیم فی معرفة الاقالیم در کنار گزارش‌های فوق‌العاده بی‌نظیر از اوضاع اجتماعی شهرها به جغرافیای مذهبی آنها نیز اشاره می‌کند. از جمله در مورد شیراز می‌نویسد: «...مجوسان در آنجا بی‌نشانه راه می‌روند... آداب گبران بکار برده می‌شود... بازارها آذین‌بندی می‌شود...»^{۳۳}

ج - اختلاط نژادی: امتزاج اعراب و ایرانیان پس از اسکان عشایر عرب در ایران و نیز برقراری پیوندهای زناشویی در نهایت به تولد فرزندان نو نژادی انجامید.

تعداد آنها به حدی بود که فقط در یک مورد آن عمر گفته بود «از سر فرزندان اسیران جولاء به خنا پناه می‌برم.»^{۳۴} بلاذری از طریق سلسله روایان از قول «شمی» از دانشمندان معروف کوفه نقل می‌کند که «در جنگ مداین، مسلمانان گروهی از کنیزکان خسرو را که وی از هر سوی گردآورده بود بگرفتند یکی از ایشان مادر من بوده است.»^{۳۵} نتیجه این بود که در زمانی کمتر از بیست سال، در حدود زمانی که علی (ع) به کوفه آمد نسل جدید جهانی از اعراب در کوفه زندگی می‌کردند که از ملل ایرانی بودند.^{۳۶} این دو نژاده‌ها که در گروه مسلمانان جای می‌گرفتند به زودی سرنست

عربی خود را از دست داده از سنت‌های ایرانی متأثر می‌گشتند. حتی فرزندان اعراب نیز که در ایران بنیاد می‌آمدند بتدریج و طی چند نسل در جامعه ایرانی تحلیل رفته با بومیان درمی‌آمیختند و منافع و دلبستگی‌های مشترک آنها را به سوی سازگاری فرهنگی می‌کشاند و عاقبت ایشان ایرانی می‌شدند. چنانکه دیری نگذشت که بیشتر اعراب جذب محیط خود شدند و در نتیجه زناشویی با ایرانیان به فارسی سخن می‌گفتند.^{۳۷}

د. اشاعه فرهنگ: از دوره میانی حکومت اموی و با اتخاذ زندگی یکجانشینی از سوی اعراب به واسطه رکود در فتوحات، فرماندهان عرب نیز خواه ناخواه در جهت همسازی هر چه بیشتر دو عنصر عرب و ایرانی و ایجاد وحدت فرهنگی حرکت کردند. از جمله قتیبه بن مسلم در خطه خراسان بین ایرانیان و اعراب اتحاد و اتفاق بوجود آورد و همین سیاستمداری او در سازش با امرای محلی و داخل کردن بسیاری از عناصر غیر عرب در سپاه خود دلیل عمده توفیق مسلمین در موراءالنهر بود. تعداد این نیروهای مسلمان غیرعرب که موالی نامیده می‌شدند رو به ازدیاد نهاد تا آنجا که در موراءالنهر اکثریت سربازان و افسران نیروهای مسلمین را ایرانیان تشکیل می‌دادند. یکی از اهداف قتیبه از اختلاط عرب و عجم تغییر ساخت اجتماعی قبایل عرب و کاهش قدرت ایشان بود و گرچه در آغاز سیاست اعراب خودداری از دگرگونی در ساخت اجتماعی سرزمین‌های مفتوحه بود؛ با این همه اعراب مهاجر به سبب تفاوت نژادی، زبانی و دینی، با خود بذریه‌های دگرگونی اجتماعی عمیقی را پراکنند.

مراودت نظامی و در کنار آن تماس‌های بازرگانی به علاوه همجواری دو نژاد عرب و ایرانی رفته رفته تأثیر خود را در جنبه‌های فرهنگی نیز بر جای می‌گذاشت. هر چند در برخی نقاط بومیان از استقرار اعراب در کنار خود چندان خشنود نبودند و تنش‌هایی میان ایشان با اعراب بروز می‌کرد،^{۳۸} اما در مجموع برای اغلب مردمان مناطق مفتوحه، برتری اعراب در آغاز کار چیزی بیش از تغییر یادگانه‌های نظامی نبود و در ادامه زندگانی و نهادهای اجتماعی آنان وقفه زیادی ایجاد نکرد. ایشان حضور اعراب را در کنار خود پذیرفته و آنرا مذموم نمی‌شمردند؛ مثلاً دیدگاه مردم «سُئد» نسبت به اعراب این بود که: «این قوم با ما آمیخته‌اند و با آنها مانندایم و از ما ایمن شماند و ما نیز از آنها ایمن شماییم.»^{۳۹}

به تدریج از تماس فرهنگ ایرانی با فرهنگ اسلامی - عربی جریان جدیدی تبلور یافت که نتیجه آن وحدت فرهنگی بود اما از آنجا که دگرگونی فرهنگی روندی تدریجی و آرام دارد از قرن سوم به بعد شاهد نتایج این جریان هستیم. زیرا در دو قرن اول هجری، جامعه ایرانی تا حدودی دچار حیرت و گیجی ناشی از این بر خورد و در حال انتخاب راه جدید بود. به عبارت دیگر جامعه هنوز شکل جدید خود را نیافته بود.^{۴۰}

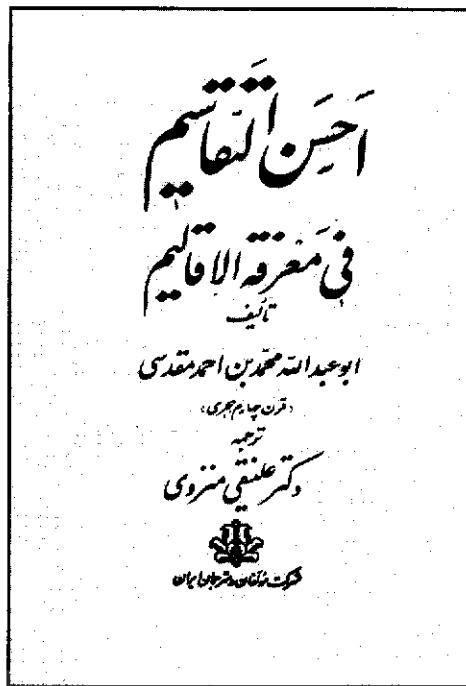
بزودی تطبیق تازیان با محیط جدید آغاز شد. عرب‌های خراسان تا حدود زیادی رنگ ایرانی به خود گرفتند از جمله همسر ایرانی داشتند شلوار می‌پوشیدند و نوروز و مهرگان را جشن می‌گرفتند زبان فارسی را می‌فهمیدند حتی بلدان سخن می‌گفتند.^{۴۱} حتی در ناحیه‌ای مانند قم که اعراب علیرغم میل بومیان خود را برایشان تحمیل کرده آنان را از شهر راندند و تا اواخر عهد امویان نیز هیچ گونه تقابری بین اعراب و ایران ملاحظه نمی‌شد،^{۴۲} پس از مدتی تحت تأثیر فرهنگ محلی قرار گرفته و فارسی زبان شدند. به گفته ابن حوقل «در قرن چهارم هجری همه مردم قم بی‌استثناء شیعه و اغلب آنان عرب و زبانشان فارسی بود.»^{۴۳} علاوه بر جنبه‌های زبان، پوشاک خوراکی فرهنگ‌پذیری اعراب بیش از همه در زمینه‌های دیوانی و اداری بود که فاقد تخصص لازم در آن مورد بودند. رؤسای عرب گرایش به طرز زندگی اشراف و اعیان ایرانی داشتند و آنرا گاهی نیز بر علالت خودشان ترجیح می‌دادند. حتی امیری متعصب چون حجاج نیز، به کند و کلو پیرامون آب و

رسوم ایرانی می‌پرداخت.^{۳۳} در این میان تقلیل در آمد اعراب مهاجر به واسطه پایان فتوحات در اوایل قرن دوم هجری، و در نتیجه کاهش امواج مهاجرت و تنزل پایگاه اجتماعی ایشان به علاوه شعله‌ور شدن اختلافات قبیله‌ای میان آنها، هر یک به عنوان عاملی مهم در نزدیک‌تر کردن مهاجرین به بومیان، مؤثر واقع افتاد. فراگرد فرهنگ‌پذیری یک سویه نبود ایرانیان نیز علیرغم محافظه‌کاری در حفظ اعتقادات و رسوم کهن، علاوه بر پذیرش دینت اسلام از برخی عناصر فرهنگی اعراب از جمله زبان عربی بهره گرفتند. زبان فارسی تا حد زیادی از عربی متأثر شد و به عنوان عاملی مهم در حفظ وحدت و یکپارچگی مردم این خطه ادای وظیفه نمود. مهمتر از آن با ورود اعراب و اسلام به ایران، جامعه بسته و کم ارتباط ساسانی جزئی از یک تمدن باز و جامعه‌ای با تحرک اجتماعی چشمگیر شد که وارث تمامی تمدنهای قبل از خود اعم از یونانی، سامی، سریانی، ایرانی، رومی و... بود. قرار گرفتن جامعه ایرانی در کنار جامعه قبایل مهاجر عرب علاوه بر همزیستی و مروادات بازرگانی میان ایشان، باعث مقایسه دو نظام حکومتی اعراب و خاندان‌های بزرگ عهد ساسانی از سوی ایرانیان شد که لاجرم میدانه و تاثیر متقابل فرهنگی و دینی میان دو طرف از نتایج بارز آن بود.

ایرانیان تازه مسلمان در زمینه بارور کردن فرهنگ و علوم اسلامی نقش اساسی ایفاء کردند و با علاقه به دین جدید در بسیاری زمینه‌ها از اعراب جلو افتادند.^{۳۵} هم اینان بودند که به عنوان حلقة واسطه، در تفکیک اسلام از عرب و سازگار کردن اندیشه‌های ایرانی و اسلامی و ارتقاء و اعتلاء آن نقش مهمی بازی کردند و گذشته باستانی را با شرایط جدید پیوند زدند و در قرون بعدی پیشاهنگان فرهنگ اسلامی شدند؛ فرهنگی که گرچه در دامن اسلام پرورش یافت ولی ارتباط چندانی با اعراب نداشت.

پی نوشت‌ها:

۱. تمدن، محمدحسین: علم اقتصاد و مطالعات میان رشته‌ای، مجله سخن سمت سال چهارم شماره اول، تابستان ۱۳۷۸، ص ۱۴
۲. لوسین فور در نوشته‌هایش بارها از وی (پل وینال دولابلاش جغرافی‌دان فرانسوی ۱۸۴۵-۱۹۱۸) باستایش فراوان یاد می‌کند تا جایی که حتی تاریخ آنال را به نوعی زاده جغرافیای وینالی می‌داند. باید گفت که پیش از وینال تاریخنگاری با جغرافیا بیگانه بود. نک مناف زاده، علیرضا: سرچشمه‌های تحولی شگرف در شیوه تاریخنگاری (درباره مکتب آنال) مجله نگاه نو، شماره ۲۸، ص ۵۷
۳. پیشین، ص ۴۰
۴. شلینگه ژاک: جغرافیا چیست؟ ترجمه و اقتباس دکتر سیروس سهامی، انتشارات محقق، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۶۲
۵. نک: بیک محمدی، حسن: مقدمه‌ای بر جغرافیای تاریخی ایران، انتشارات دانشگاه اصفهان، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۲
۶. مثلاً مهاجرت قبایل شیعی مذهب «شعری» به قم و اصفهان پس از شکست قیام ابن اشعث و یا استقرار اعراب «خارجی» مذهب در سیستان و شرق ایران نمونه‌ای از این گونه مهاجرت‌ها بود.
۷. بلاذری، احمدبن یحیی: فتوح البلدان، تصحیح رضوان محمد رضوان، بیروت دارالکتب العلمیه ۱۹۷۸، صص ۲۷۲ و ۲۷۶ و ۲۷۹ و ۲۳۸ و ۲۷۹.
۸. گردیزی، ابوسعید عبدالحی: زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، تصحیح عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب ۱۳۶۳ ش، ص ۲۲۹.
۹. بلاذری، پیشین، ص ۴۰۰؛ طبری، محمدبن جریر: تاریخ الامم و الملوک جلد ۳، بیروت، عزالدین، ۱۹۸۷، وقایع سال ۵۱ هـ ص ۱۴۵.



تقلیل درآمد اعراب مهاجر به واسطه پایان فتوحات در اوایل قرن دوم هجری، و در نتیجه کاهش امواج مهاجرت و تنزل پایگاه اجتماعی ایشان به علاوه شعله‌ور شدن اختلافات قبیله‌ای میان آنها، هر یک به عنوان عاملی مهم در نزدیک‌تر کردن مهاجرین به بومیان، مؤثر واقع افتاد

- آیتی، چاپ سوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۶، صفحات مختلف.
۱۳. کسروی، احمد: شهریاران گمنام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳، ص ۱۴۷.
۱۴. قمی، حسن بن محمد: تاریخ قم، تصحیح جلال‌الدین طهرانی، چاپ دوم، تهران، توس، ۱۳۶۱، ص ۲۵۳؛ ابوبکر: تاریخ بخارا، تصحیح مدرسی رضوی، چاپ دوم، تهران، توس، ۱۳۶۳، ص ۴۲؛ گردیزی، پیشین، ص ۲۳۰.
۱۵. پیگو لوسکایا، ن: شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، چاپ اول، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۲۷۴ و ص ۳۹۱؛ ابن بلخی: فارسنامه به اهتمام گای لسترینج و رینولد آن نیکلسون، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب ۱۳۶۳، ص ۶۰ و ص ۶۳ و ۷۲ و ۸۳؛ اشرف‌احمد: ویژگیهای تاریخی شهرنشینی در ایران (دوره اسلامی)، تهران، نامه علوم اجتماعی، شماره ۴، دوره اول، تیرماه ۱۳۵۳، ص ۷.
۱۶. کاستلو، وینسنت فرانسسیس: شهرنشینی در خاورمیانه ترجمه پرویز بیران و عبدالعلی رضایی، تهران، نشرنی، ۱۳۶۸، ص ۳۴؛ بولت ریچارد: گوش به اسلام در قرون میانه، ترجمه محمد حسین وقار، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴، ص ۵۴؛ حبیبی، سید محسن: از شار تا شهر، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۵۰.
۱۷. فرای ریچارد: عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم، تهران، سروش، ۱۳۶۳، ص ۱۵۷.
۱۸. بلاذری، پیشین، ص ۲۳۹.
۱۹. اشرف: پیشین، ص ۱۴.

۲۰. بلاذری، پیشین، ص ۲۸۸.
۲۱. نرشنی، پیشین، ص ۴۲.
۲۲. قمی، پیشین، ص ۲۵۳؛ گردیزی، پیشین، ص ۲۳۰.
۲۳. یعقوبی، ابن واضح: تاریخ جلد ۲، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۰، ص ۱۶۷.
۲۴. بلاذری، پیشین، ص ۲۸۴.
۲۵. همان، ص ۳۲۵.
۲۶. فرای، ریچارد: بخارا، دستورالعمل قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، چاپ اول، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۳۵.
۲۷. فرای، عصرزرین فرهنگ ایران، پیشین، ص ۱۲۷.
۲۸. ماسه هانری و دیگران: تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، چاپ دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۲۶، ص ۲۴۷.
۲۹. بولت، پیشین، ص ۵۵.
۳۰. فرای، عصرزرین فرهنگ ایران، پیشین، ص ۱۲۴.
۳۱. ابن حوقل: صورقلاارض یا سفرنامه ابن حوقل، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۳۳.
۳۲. همان، ص ۷۶.
۳۳. مقدسی، ابوبکر عبدالله: احسن التقاسیم فی معرفةالاقالیم، جلد ۲، ترجمه علینقی منزوی، تهران، بنگاه مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱، ص ۶۴۰.
۳۴. دینوری، ابی‌حنیفه: الاخبار الطوال، تصحیح فلاذیمیر جرجاس، الطبعة الاولى، لندن، بریل، ۱۸۸۸، ص ۱۳۶.
۳۵. بلاذری، پیشین، ص ۲۶۳.
۳۶. دینوری، پیشین، ص ۱۳۶؛ جعفری، سلحسین محمد: تشیع در مسیر تاریخ ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴، ص ۱۴۰.
۳۷. فرای، ریچارد (گردآورنده): تاریخ ایران (کمبریج) جلد ۴، از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۲۶۴؛ لمتون، آن: تاریخ ایلات ایران، مجموعه کتاب آگاه (ایلات و عشایر)، تهران، آگاه ۱۳۶۲، ص ۲۰۲.
۳۸. از جمله نک: قمی، پیشین، ص ۲۵۳ و ۲۶۴؛ گردیزی، پیشین، ص ۲۳۰.
۳۹. طبری، پیشین، وقایع سال ۱۰۱ هـ، ج ۳، ص ۵۹۶.
۴۰. شریعتی، علی: مجموعه آثارش ۲۷، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، تهران، الهام، ۱۳۶۱، ص ۳۱.
۴۱. یوسفی، غلامحسین: ابومسلم سردار خراسان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۵۳.
۴۲. فراگنر، برت: تقارب اعراب به محیط ایرانی در دوران خلفاء عباسی، مجله بررسی‌های تاریخی، تهران، سال سیزدهم، شماره ۳، ص ۱۲۴.
۴۳. بن حوقل، پیشین، ص ۱۱۳.
۴۴. ابن خلدون، عبدالرحمن ز: مقدمه، جلد ۱، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۲۵، ص ۳۳۱.
۴۵. مثلاً جاحظ از یک نفر فارسی یاد می‌کند که روزگار او قرآن می‌خواند و آن را برای عربان که در سمت راست او نشسته بودند و فارسیان که در جانب چپ او بودند شرح می‌کرد. فرای: عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۳۹.